

الزامات نظریه پردازی در عرصه های جدید اجتماعی

با تأکید بر دیدگاه آیت الله اعرافی^۱

حسن یوسفزاده^۲

چکیده

رشد و گسترش علوم انسانی اسلامی نیازمند روش شناسی های دقیق و ارائه راهکارهای علمی متناسب در عرصه هایی است که نماد فرهنگ و تمدن اسلامی به شمار می روند. عرصه هایی

^۱ تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۲۸

^۲ عضو هیأت علمی جامعه المصطفی^۹: usefzadeh.h@gmail.com

مانند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و سبک زندگی اسلامی به دلیل شمول و کلیت‌شان همه عرصه‌های علوم انسانی را دربر می‌گیرند و اهتمام به روش‌شناسی و نظریه‌پردازی در این دو عرصه نقطه ثقل تحول در علوم انسانی به‌شمار می‌رود. علوم انسانی هم‌چنان که پیشران توسعه در مغرب زمین به‌شمار می‌رود، عنصری تعیین‌کننده در تحقق الگوی اسلامی پیشرفت و نیز سبک زندگی اسلامی در جهان اسلام تلقی می‌شود. تغییر مسیر علوم انسانی از رویکردهای غربی به سمت‌وسوی مسائل اسلامی و حتی بومی، استلزاماتی دارد که در این مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد. بدین ترتیب با بهره‌گیری از ظرفیت «روش مقایسه‌ای متوازن پیوسته»، در پاسخ به این پرسش که از نگاه اسلامی، نظریه‌پردازی در عرصه‌های جدید دارای چه استلزاماتی است، دیدگاه نظری و روش‌شناسانه آیت‌الله اعرافی درباره استلزامات ورود به عرصه‌های جدید برجسته می‌شود. آیت‌الله اعرافی به‌عنوان یک فقیه، از نقطه‌نظر روش‌شناختی، توجه به ۵ مقوله مهم را برای تحقق سبک زندگی اسلامی و نیز پیشرفت (به‌عنوان دو نمونه از عرصه‌های پژوهشی نو) ضروری می‌داند که عبارتند از: فلسفه، اخلاق، فقه (ورود مصداقی یا ارائه قواعد عام)، امتداد قواعد عام فقهی و بهره‌گیری از علوم تخصصی و کاربردی روز (معرفت بشری) با هدف الگوسازی‌های عینی و عملی. این الگوی روش‌شناختی دارای سه سطح (فلسفه، اخلاق و فقه) است که در این میان فقه از جایگاه محوری برخوردار است و از همین منظر (سطوح) قابل مقایسه با برخی الگوهای ارائه شده از سوی برخی متفکران اسلامی و غیر اسلامی در این زمینه است.

کلیدواژه: روش‌شناسی، نظریه‌پردازی، سبک زندگی، پیشرفت، فلسفه، اخلاق، فقه، علوم

انسانی

۱- مقدمه (تبيين جایگاه بحث)

هنگامی که سخن از مقولاتی مثل پیشرفت، الگوی اسلامی زندگی یا سبک زندگی اسلامی، تحول در علوم انسانی و مانند آن می‌رود، اولین پرسش جدی این است که پیشرفت واقعی چیست؟ الگوی اسلامی کدام است و سبک زندگی دقیقاً یعنی چه؟ کدام پیشرفت به صلاح جامعه، جهان و افراد است؟ تحول در علوم انسانی چگونه ممکن است؟ صرف‌نظر از پاسخ‌های لغوی، تعیین معنای واقعی مقوله‌هایی از این قبیل نیازمند تاملات

فلسفی و ژرف‌نگرانه است که ناظر به سطح زیرساختی نظریه‌پردازی است و بدون تعریف دقیق و اجماع نسبی در مفاهیمی از سنخ بالا نمی‌توان در سطح کلان اجتماعی درباره تحقق آن‌ها برنامه‌ریزی و حتی سیاست‌گذاری کرد. «تحقیقات ژرف، نو و کارآمد در عرصه علوم انسانی که هویت میان‌رشته‌ای دارد و حوزه علمیه در شکل‌گیری نظریه‌ها و آرای آن دخالتی نکرده است، به بنیه قوی اجتهادی و روش‌شناسی اجتهادی نیاز دارد.» (اعرافی، ۱۳۹۲، ص ۷۴). فرصت‌های پدیدآمده در پرتو انقلاب اسلامی برخی متفکران معاصر را بر آن داشته تا از نقطه‌نظر کاملاً اسلامی و با رویکرد اجتهادی روش‌شناسی متناسب با ورود به مقوله‌های جدید و کاربردی را در اولویت‌های پژوهشی خود قرار دهند. گذشته از متفکران متأخر هم چون شهیدصدر که روش‌شناسی قابل‌اعتنا و کاربردی ناظر به حل مسائل روز در سطح کلان اجتماعی را ارائه کرده است، در میان متفکران معاصر و نسبتاً جوان می‌توان به آیت‌الله علی‌اکبر رشاد (در مباحثی درباره منطق فهم دین، نظریه ابتناء، فلسفه فرهنگ، پیشرفت و سبک زندگی به‌ویژه در بررسی ارتباط طولی بینش، منش و کنش که شاکله اندیشه وی را تشکیل می‌دهد)، علی‌عابدی شاهرودی (به‌ویژه بحث فلسفه تابع، منطق تابع و دانش تابع)، حمید پارسانیا (در مباحثی هم‌چون: جهان‌های اجتماعی و رابطه علم و فرهنگ) و علیرضا اعرافی (اجتهاد تمدن‌ساز) اشاره کرد که البته ورود آیت‌الله اعرافی در قالب آثاری هم‌چون: درس‌های فقه تربیتی و ارائه مقالات متعدد در موضوع روش‌شناسی و چندین سخنرانی مهم در موضوع الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و سبک زندگی اسلامی به‌ویژه از منظر روش شناختی، که حاکی از تاملات بلندمدت وی می‌باشد، ایشان را از متفکران فوق‌الذکر متمایز ساخته است و همین امر الهام‌بخش توجه ویژه به اندیشه وی در این مقاله شد. از آنجا که در بررسی روش‌شناسی ایشان، از اندیشه‌های روش‌شناسانه دیگران هم استفاده شده و مقایسه اجمالی صورت خواهد گرفت، روش «مقایسه متوازن پیوسته» (برای مطالعه بیشتر درباره این روش، ر.ک: پاکتچی، ۱۳۹۱)، ظرفیت خوبی را برای این پژوهش در اختیار قرار می‌دهد. مقایسه‌ای پیوسته به این معنی است که هر کدام از متفکران نام برده شده روش

شناسی خود را تا اندازه‌ای تدوین کرده‌اند که بتوان در آثارشان به‌طور «متوازن» پیگیری کرد و چون هر کدامشان دارای مبانی خاص (اگرچه عمدتاً مشترک) هستند، میان مبانی و روش شناسی‌شان «پیوستگی» وجود دارد.

اگر معتقد باشیم که انقلاب اسلامی باید تمدنی نو برپا کند. نماد تمدن نوین اسلامی، سبک‌های اسلامی زندگی است. یکی از مهم‌ترین آسیب‌های سبک‌های زندگی جهان شرق و جهان اسلام ناهماهنگی و عدم انسجام در آنهاست که در نحوه پوشش، تغذیه، معماری، شهرسازی، هنر و مانند آن مشهود است. دلیل عدم انسجام و ناهماهنگی عمدتاً به این عامل بر می‌گردد که جوامع ما از سویی اسلامی هستند و از سوی دیگر مثل همه جوامع دیگر، در سایه و هجوم فرهنگ و تمدن دنیای غرب قرار گرفته‌اند. کمال سبک زندگی اسلامی غلبه بر تعارض‌ها و طراحی ساختار آن بر منطق قابل دفاع اسلامی است. در حقیقت هم سبک زندگی اسلامی و هم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید بر مبنا و منطق اسلامی استوار باشند و این مهم امروز بر دوش علوم انسانی (شامل فلسفه و علوم دیگر) استوار گشته است. در این جا سخن از سازکار نظریه‌پردازی و تحوّل علوم انسانی نیست بلکه سخن از الزاماتی است که در هرگونه نظریه‌پردازی و ورود به عرصه‌های زیست‌جهان اجتماعی باید مورد توجه جدی قرار گیرد. آیت‌الله اعرافی، با اعتقاد به این که: «هر کاری در حوزه تمدنی مبتنی بر گسترش اندیشه و دانش است و تا آنجا که به معارف اسلامی برمی‌گردد این مؤلفه باید اجتهادی باشد»، این الزامات را در قالب توجه منظومه‌وار به فلسفه، اخلاق و فقه در هر موضوعی بیان می‌کنند و این روش را هم در مقوله الگوی پیشرفت و هم در مقوله سبک زندگی اسلامی به کار می‌بندند. اینگونه روش‌شناسی را باید در امتداد روش‌شناسی شهیدصدر قلمداد کرد. رویکرد آیت‌الله اعرافی به این مقولات، رویکردی اجتهادی است و ناظر به خوانش اجتهادی متن است؛ لکن ورود فقه به مدیریت زیست‌جهان اجتماعی استلزاماتی را به‌همراه دارد که مجتهد را به سمت‌وسوی مسائل جدید اجتماعی و موضوع شناسی می‌کشاند. به‌نظر می‌رسد موضوع‌شناسی دقیق‌تر، به فهم دقیق‌تر متون و آموزه‌های

دینی مساعدت می‌کند. اعرافی که متأثر از شهیدصدر است در این زمینه معتقد است: در مواجهه با هر متن دینی دو رویکرد تفسیری امکان دارد: الف) رویکردی که در آن، فارغ از مطالعه پیشین هر نظریه و فرضیه‌ای، بر اساس اصول و قواعد معتبر و شیوه‌های متنوع تفسیر متن در حد امکان به بررسی متن پرداخته می‌شود و مدلول و محتوای آن به دست آورده می‌شود. این روش و رویکرد برپایه همان مفاهیم درون متن و تقسیم و تنظیم آنها استوار است. ب) در رویکرد دیگر، مفاهیم و نظریه‌های مطرح در حوزه‌های گوناگون معرفت بشری، بر متن دینی عرضه می‌شود و تلاش به عمل می‌آید تا موضع متن دینی در آن زمینه استخراج شود. این رویکرد تفسیری اولاً با رویکرد اول قابل جمع بوده و می‌توان نتایج این رویکرد را با حاصل رویکرد اول هماهنگ نمود و ثانیاً موجب شکوفایی بیشتر معانی متن می‌شود. این روش با آنچه شهید صدر در مباحث تفسیری «روش موضوعی» نامیده‌اند، قرابت دارد (ر.ک: مباحث تفسیر موضوعی شهیدصدر در المدرسه القرانیة). البته این روش باید هماهنگ با نتایج معتبر اول باشد و با دقت تمام سعی شود تا از تحمیل نظرات شخصی و دیدگاه‌های مکاتب بر متن و تفسیر به رأی پرهیز گردد (ر.ک: روش‌شناسی استنباط آموزه‌های تربیت در آیینه و کلام امام علی ۷، مجموع مقالات برگزیده همایش تربیت در سیره کلام امام علی ۷). در هیچ موضوعی نمی‌توان به نتیجه رسید مگر این‌که ابعاد مختلف آن با یک نگاه اجتهادی به دقت بررسی شود. حوزه‌های علمیه بایستی به سمت اجتهاد دقیق‌تر و ریزتر و ناظر به موضوعات جدی‌تر دنیای جدید عبور کند. در هر صورت فلسفه، فقه و اخلاق سه زاویه دیدی است که طبعاً هیچ دکترین و نظریه اسلامی درباره هیچ موضوعی بدون جمع این سه نگاه تمام نیست. البته برای فعال کردن منابع در یک مسئله در دانش‌های اسلامی، می‌توان برشی را در منابع تحقیق اسلامی به عمل آورد؛ به این معنا که مثلاً تفسیر و قرآن، یا فقه الحدیث و یا احیانا منبع عقل را در یک موضوع فعال کرد. روشن است که این برش متنی، گرچه فواید زیادی دارد، لکن هیچ‌گاه ما را به یک اعتبار نهایی نائل نمی‌کند. آنچه مهم است برش موضوعی است که اجتماع گزاره‌های توصیفی، فقهی و اخلاقی درباره آن موضوع یا

مسئله است. این رویکرد را می‌توان در عرصه‌های گوناگون در پیش گرفت (اعرافی، ۱۳۹۳). در این صورت «برای نظریه‌پردازی دربارهٔ واقعیات عینی جامعه، باید از وضع عینی جامعه و نقاط ضعف و قوت آن مطلع باشیم» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱) به‌همین دلیل «تحوّل در روش‌های پژوهش، امری اجتناب‌ناپذیر است» (اعرافی، ۱۳۹۲، ص ۸۷). روش‌شناسی درست در واقع کلید فتح قله‌های علم و راه میانبر برای کسب نتایج بیشتر و بهتر است (همان، ص ۱۰۴). در حقیقت تفاوت بارز آیت‌الله اعرافی با دیگران (که در مسائل جدید قلم زده‌اند) در این زمینه، ارائه راهکار و روش‌شناسی ورود فقه به عرصه مدیریت اجتماعی بر می‌گردد. ورود همه‌جانبه فقه به عرصه‌های مدیریت زندگی جمعی آثار خود را بیش از چیز در تحوّل علوم انسانی خواهد گذاشت. این نوع نگاه دقیقاً در مقابل اندیشه‌ای است که راه پیشرفت را در کنار گذاشتن دین از عرصه‌های اجتماعی جستجو می‌کند. اهمیت رویکرد فقهی در بررسی عرصه‌های جدید اجتماعی آنگاه مضاعف می‌شود که بدانیم دنیای سکولار با مخالفت خود نسبت به حضور اجتماعی دین (که مهم‌ترین جلوه آن ورود فقهی است) مرز خود را با سنت ترسیم کرده است. به‌عنوان مثال، سلزام معتقد است پیشرفتی که خارج از انسان (اعم از ادیان و فلسفه) بر انسان تحمیل شود هیچ نسبتی با او نخواهد داشت (سلزام، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶-۱۴۸).

در این مقاله به دو عرصه جدید که پیوند نزدیکی باهم دارند توجه توأم می‌شود: «پیشرفت» و «سبک زندگی اسلامی». به‌نظر می‌رسد تحقق «سبک زندگی اسلامی» سوبه دیگر «پیشرفت» یا یکی از ابعاد مهم آن است. اگرچه به‌نظر می‌رسد در بیانی از آیت‌الله خامنه‌ایمدظله‌العالی (۱۳۹۱) معنی دوم ذکر شده است: «یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی عبارت است از سبک زندگی کردن، رفتار اجتماعی، شیوه‌ی زیستن، اینها عبارۀ‌آخرای یک‌دیگر است و این یک بُعد مهم است.»، لکن در جایی که بعد سخت‌افزاری (بعد تکنولوژیکی) پیشرفت را مقدمه بعد نرم‌افزای (سبک زندگی) بیان می‌کنند، مشخص می‌شود که پیشرفت در عمل، همان تحقق سبک زندگی اسلامی است: «ما اگر پیشرفت همه

جانبه را به معنای تمدن‌سازی نوین اسلامی بگیریم، این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ یک بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است، اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل می‌دهد؛ که همان سبک زندگی است.» (همان) و سبک زندگی بدون فقه زندگی ره به جایی نخواهد برد. این چنین است که در شرایط کنونی اندیشه‌های ناظر به بسط فقه در جهت پوشش همه عرصه‌های زندگی (اعم از پیشرفت، سبک زندگی، هنر و معماری و مانند آن) جایگاه ویژه در میان سایر اندیشه‌ها پیدا می‌کنند.

و در نهایت اگرچه در این مقاله گاه‌گاهی سخن از تحول در علوم انسانی هم به میان می‌آید ولی حقیقت تحول در علوم انسانی در توجه اسلامی به دو مقوله پیشرفت و سبک زندگی است. تحول در علوم انسانی بخشی ضروری از فرآیند الگوی پیشرفت و دستیابی به سبک زندگی اسلامی است. «اگر علوم انسانی اسلامی نداشته باشیم، سبک زندگی اسلامی نخواهیم داشت. مقدمه‌ی اول و شرط واجب طراحی الگوی پیشرفت ایرانی-اسلامی، این است که ما علوم انسانی اسلامی داشته باشیم؛ زیرا الگوی پیشرفت بناست که در همه‌ی عرصه‌های حیات به ما الگو بدهد و عرصه‌های حیات را علوم انسانی اداره می‌کنند» (رشاد، ۱۳۹۰). به تعبیر پارسانیا: «الگوی پیشرفت از مسائل محوری علوم انسانی است، این دو امری جداگانه نیستند و ارتباط مستقیم دارند چراکه بخشی از علوم انسانی یا قلب آن پیشرفت اجتماعی است» (پارسانیا، ۱۳۹۲). به تعبیر دیگر، موضوع علوم انسانی چیزی جز سبک زندگی و پیشرفت یا توسعه نیست. به خصوص اینکه علوم انسانی نه فقط توصیف که تجویز هم دارند. «لذا به علوم انسانی، علوم اخلاقی، علوم فرهنگی، علوم روحی و علوم اجتماعی نیز اطلاق می‌شود» (علیدوست، ۱۳۹۴). شاید درک این نکته در شرایط مثل ایران آسان نباشد ولی «علوم اجتماعی سامان‌بخش به جهان متجدد و نظارت بر این جهان است» (داوری اردکانی، در: اصغری، ۱۳۹۳، ص ۱۲) و به بیان خرمشاد: «علوم انسانی به زندگی انسان معنا می‌بخشد» (خرمشاد، همان، ص ۲۱).

۲- روش‌شناسی

از دانشمندان غربی دست‌کم می‌توان به دنیس گولت اشاره کرد که ناظر به اخلاق توسعه، سه سطح طولی و مترتب بر هم را مطرح می‌کند که عبارتند از: تفکرات و تأملات فلسفی،^۳ مطالعات اجتماعی،^۴ و حوزه عمل و مواجهه عملیاتی با واقعیت موجود^۵ (ویلبر و کریشنا، ۲۰۱۰). دس گاسپر هم سطوح سه‌گانه حسی‌سازی، نظام‌مندسازی و انطباق را پیشنهاد می‌کند و معتقد است هر سطح به‌نوبه خود نقشی مهم و برجسته ایفا می‌کند: سطح نخست مواجهه و واکنشی به تجربیات و موضوعات جدید است؛ سطح دوم به نظام‌مندسازی و تعمیق نتایج حاصل از سطح نخست می‌پردازد و سطح سوم به کاربست و سازگار کردن این نظام‌ها در زمان مواجهه با مصادیق عینی توجه دارد (گاسپر، ۲۰۰۶).

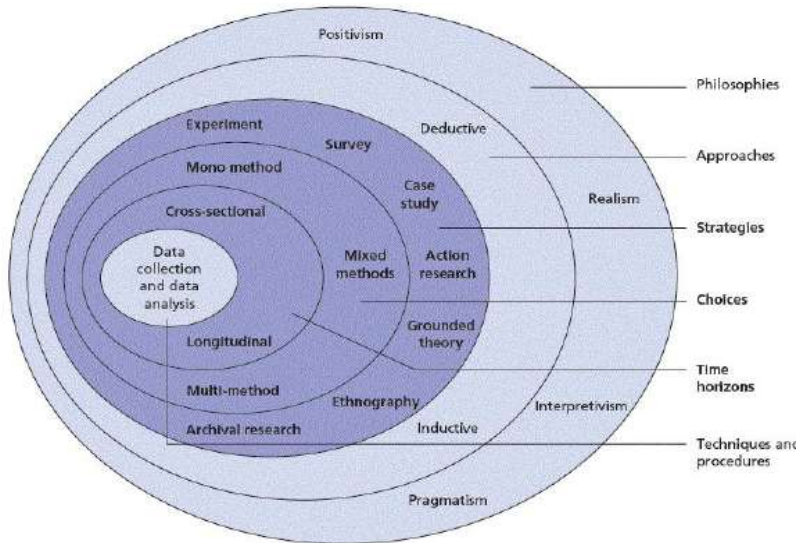
در عین حال به نظر می‌رسد جالب‌ترین مدل را در این زمینه ساندرز با عنوان «پیاز فرآیند پژوهش»^۶ ارائه کرده است. این مدل در حقیقت، فرایندهای انجام پژوهش را نشان می‌دهد. بر اساس این مدل یک پژوهش از لایه‌های مختلفی تشکیل می‌شود که در آن هر لایه متأثر از لایه بالاتر است. این لایه‌ها عبارتند از: (۱) لایه فلسفه‌های پژوهش (۲) لایه رویکردهای پژوهش (۳) لایه راهبردهای پژوهش (۴) لایه انتخاب روش‌های پژوهش (۵) لایه افق زمانی پژوهش (۶) لایه شیوه‌ها و رویه‌های جمع‌آوری داده‌ها.

³. Reflections

⁴. Applications

⁵. Practice

⁶. Research onion



Research onion diagram

لایه اول نشان‌دهنده جهان‌بینی و نوع نگاه پژوهش‌گر به جهان است. هر پژوهش به یک شالوده یا بنیاد برای مطالعه نیاز دارد و پژوهشگران باید از جهان‌بینی‌هایی که به صورت ضمنی در مطالعه خود استفاده می‌کنند، آگاه باشند. بر اساس این لایه نوع نگاه پژوهشگر اثبات‌گرا به پدیده یا شیء مورد مطالعه متفاوت از نوع نگاه پژوهشگر واقع‌گرا، تفسیری و عمل‌گرا خواهد بود. البته هر پژوهشی ممکن است بر یک یا تعدادی از فلسفه‌های پژوهشی استوار باشد. در لایه دوم بسته به نوع جهان‌بینی فلسفی که پژوهش‌گر اتخاذ کرده است، می‌تواند برای مطالعه پدیده مورد نظر از دو رویکرد قیاسی یا استقرایی استفاده نماید. در رویکرد قیاسی، فکر از طریق معلومات کلی، مجهولات جزئی را کشف می‌کند، یعنی از کنارهم گذاشتن واقعیات پذیرفته‌شده و استنتاج یک نتیجه از آن حاصل می‌شود (نتیجه‌گیری از کل به جزء). در این استدلال چنانچه مقدمه‌ها درست باشند نتیجه‌ها هم الزاماً درست خواهند بود. این رویکرد، به پژوهش‌گر کمک می‌کند تا با استفاده از نظریه‌های موجود پدیده‌هایی را که به وقوع می‌پیوندد پیش‌بینی کند. در نقطه مقابل، استدلال استقرایی یعنی رسیدن ذهن از جزء به کل.

در این رویکرد فکر با استفاده از معلومات جزئی و برقراری ارتباط بین آنها حکم کلی را استنتاج می‌نماید. در این رویکرد، مشاهده‌ها بر رویدادهای مشخصی در یک طبقه صورت می‌گیرد و سپس بر اساس مشاهده حوادث یا رویدادها، استنباط در مورد تمام طبقه‌ها انجام می‌شود. در لایه سوم نیز پژوهشگر بر اساس انتخابی که در هر یک از لایه‌های بالاتر داشته، می‌تواند استراتژی‌های متفاوتی را به کار برد. برخی از استراتژی‌ها در حوزه مطالعات کمی است و برخی در حوزه مطالعات کیفی است، که این امر اساس لایه چهارم را تشکیل می‌دهد. در لایه چهارم پژوهشگر از حیث توسل به کمی‌سازی رفتار پدیده مورد نظر، می‌تواند هر یک از روش‌های کمی، کیفی یا ترکیبی را اتخاذ نماید. در روش کمی، داده‌های متناسب با موضوع به صورت کمی و عددی تبدیل می‌شوند که داده‌های کمی معمولاً از طریق پرسشنامه گردآوری می‌شوند. لایه پنجم نیز نشان‌دهنده، مطالعه پدیده مورد نظر در یک مقطع زمانی خاص یا در یک دوره زمانی طولانی‌تر (چند مقطعی) است. اکثر مطالعات اکتشافی، توصیفی و تبیینی که یک پدیده خاص را در یک بازه زمانی خاص مورد مطالعه قرار می‌دهند از نوع تک‌مقطعی‌اند و پژوهش‌هایی که داده‌های مربوط به یک پدیده را در فواصل زمانی مختلف بررسی می‌کنند مانند مطالعات روندپژوهی، مطالعه نسلی و مطالعه پانل، از نوع پژوهش‌های چندمقطعی هستند. در لایه ششم نیز پژوهشگر بسته به اینکه در لایه‌های بالاتر چه رویکرد، استراتژی، و روشی را به کار گرفته باشد از شیوه‌های مختلفی برای گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش استفاده می‌کند.

در حقیقت بنا به این مدل، فلسفه و جهان‌بینی پژوهشگر، پایه و اساس پژوهش را شکل می‌دهد، چرا که هر یک از مراحل بعدی پژوهش از انتخاب رویکرد پژوهش تا جمع‌آوری و تحلیل داده بر اساس جهان‌بینی و نگرش پژوهشگر صورت می‌گیرد. از این رو، پژوهشگران می‌بایست در ابتدای هر کار پژوهشی، مبنای فلسفی کار و نوع نگرش و جهان‌بینی خود را مشخص سازند. (محمودی، ۱۳۹۲)

اندیشمندان اسلامی اگرچه آرای خود را به این صراحت به شکل مدل‌های ملموس

درنیاورده‌اند، لکن بازخوانی آن‌ها به شکل مدل‌های غیر مصرح مقدور و میسر است. به عنوان مثال، پارسانیا در بررسی لایه‌های جهان اجتماعی معتقد است: «هنجارها و ارزش‌ها، پدیده‌هایی هستند که در لایه‌هایی عمیق‌تر از کنش‌های اجتماعی افراد قرار می‌گیرند. عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی، عقاید کلانی هستند که بر آرمان‌ها و ارزش‌های اجتماعی و بر نمادها و کنش‌های انسانی تأثیر می‌گذارند. باور و اعتقادی که انسان نسبت به اصل جهان و جایگاه خود در آن دارد و تفسیری که از زندگی و مرگ خود ارائه می‌دهد، از عمیق‌ترین پدیده‌های اجتماعی هستند. جامعه‌ای که جهان را به زندگی دنیا محدود کند و دل به این جهان سپرده باشد، آرمان‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای خود را متناسب با آن شکل می‌دهد و جامعه‌ای که جغرافیای هستی را فراتر از زندگی دنیا می‌بیند، جایگاه انسانی، آرمان‌ها، ارزش‌ها، حقوق و تکالیف خود را متناسب با آن سامان می‌دهد» (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۴۰). کنش‌ها، هنجارها، نمادها، سازمان‌ها، ساختارها و تغییر و تحولات درونی آن‌ها، به تناسب اعتقادات، آرمان‌ها و ارزش‌های کلان به وجود می‌آیند و تا زمانی که تغییر مربوط به این لایه بنیادین نباشد، تغییرات و تفاوت‌ها به هر مقدار هم که وسیع باشد، هویت واحد جهان اجتماعی محفوظ است (همان، ص ۱۴۸). به همین دلیل با ظهور اسلام در قالب یک جهان‌بینی جدید، با اینکه زبان و جغرافیا و حتی بسیاری از مناسبات اجتماعی حفظ شد، جامعه جاهلی عرب درهم ریخته شد و جهان اجتماعی جدیدی پدید آمد (همان).

آنچه آیت‌الله رشاد در منطق فهم دین (۱۳۸۸)، فلسفه فرهنگ (۱۳۸۹)^۷، تعریف پیشرفت (۱۳۹۲ الف)^۸ و سبک زندگی (۱۳۹۲ ب) تئوریزه می‌کند، در نهایت به رابطه طولی

^۷ فرهنگ از نظر فرهنگ از نظر نگارنده عبارت است از «مجموعه تافته و تنیده سازوارشدهای از بینش‌ها، منش‌ها و کنش‌های پایدار، در بستر زمینی و بازه زمانی مشخصی که چون هویت جمعی و طبیعت ثانویِ طیفی از آدمیان، صورت بسته باشد» (رشاد، ۱۳۸۹).

^۸ آیت‌الله رشاد ابتدا پیشرفت را این گونه تعریف می‌کند: «فرگشتگی پویا و پیوسته‌ی شئون گوناگون حیات انسانی، در

و منظومه‌ای بینش، منش و کنش ختم می‌شود. اگر هدف این دنیایی دین تنظیم کنش و رفتارهای فردی و اجتماعی بشر باشد، دست‌یابی به آن دارای استلزامات ۵ گانه در روش شناسی از نظر جامعیت است. جامعیت «ناظر به همه حوزه‌های هندسه معرفتی دین یعنی عقاید (مبدأشناسی جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، راهبرشناسی و معادشناسی)، اخلاق (منش و احکام تهذیبی فردی، جمعی و حکومتی)، احکام حقوقی و تکلیفی (فردی، جمعی و حکومتی)، تربیت (به معنی عام آن، یعنی فردسازی و جامعه‌پردازی) و علوم دین است» (رشاد، ۱۳۸۸، ص ۶۳). این نویسنده در جای‌جای کتاب منطق فهم دین تلاش می‌کند ثمره بحث را در همین مقولات ۵ گانه نشان دهد (ر.ک: همان، ص ۶۳، ۱۰۴، ۱۴۶، ۲۰۹، ۲۳۳ و ۲۴۵). این فرآیند (با توضیحاتی که نویسنده در لابلای کتاب تکمیل می‌کند) بسیار شبیه همان چیزی است که آیت‌الله اعرافی در روش‌شناسی ناظر به نظریه‌پردازی در عرصه‌های اجتماعی دنبال می‌کند. آنچه آیت‌الله رشاد با قلمرو دانش (همان، ص ۱۰۴ و ۲۱۰) تعبیر می‌کنند، در بیان آیت‌الله اعرافی با عنوان آموزه‌های توصیفی درباره واقعیت‌ها بیان شده است (اعرافی، ۱۳۹۳). در حقیقت آن‌دسته از آموزه‌های توصیفی که نه در قلمرو بینش و عقاید بلکه در قلمرو دانش و علم دینی قرار می‌گیرد، مبنای خوبی برای علوم انسانی اسلامی است که در فرآیند نظریه‌پردازی نقشی بی‌بدیل بازی می‌کنند. به‌عنوان مثال، آموزه‌های ناظر به انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و جهان‌شناسی (طبیعت‌شناسی)، که در تقسیم‌بندی آیت‌الله رشاد (همان، ص ۲۱۰) در قلمرو دانش قرار می‌گیرند، تأثیر مستقیم و زیربنایی در نگاه به عرصه زندگی از جمله پیشرفت و سبک زندگی دارند.

راستای فعلیت‌یابی استعدادهای فطری انسان، از رهگذر کشف مشیت تکوینی و تشریحی الهی، و اعتقاد و التزام بدان‌ها» و سپس در توضیح مؤلفه‌های آن می‌افزاید: ... از جهتی دیگر می‌توان عرصه‌های گوناگون زیستی و روابط چهارگانه‌ی انسانی را به لایه‌های «بینش» (معرفت و ایمان)، «منش» (اخلاق و ارزش‌ها)، «کنش» (علاق و سلايق_گرایش‌ها و ذائقه‌ها) و «کنش» (رفتارها_جنبه‌های سخت‌افزاری زندگی) دسته‌بندی و طبقه‌بندی کرد. (رشاد، ۱۳۹۲)

به نظر علیرضا اعرافی، ورود به هر موضوع از نگاه اسلامی نیازمند سه زاویه دید (توصیفی، ارزشی و هنجاری) است. رابطه میان توصیف (از طریق مبانی و فلسفه)، ارزش (اخلاق) و هنجار (فقه) رابطه طولی و منظومه‌ای است (اعرافی، همان). این نکته هم حائز اهمیت است که کارکرد عمده علوم انسانی امروز توصیف است اما در مقام تراحم احتمالی با شناخت‌هایی که دین و عقل نظری ارائه می‌کند، کنار گذاشته می‌شوند. به‌عنوان مثال، چنان‌چه انسان‌شناسی توصیفی علوم انسانی رایج با انسان‌شناسی دینی تراحم پیدا کند، به نفع نگاه دینی کنار گذاشته می‌شود. همین امر در خصوص جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی هم صدق می‌کند. فرهنگ‌شناسی بر مبنای اعتباریات علامه طباطبائی کاملاً متفاوت از نظریه‌های فرهنگی جامعه‌شناسان غربی است. اعتباریات علامه، «درکی نو از انسان و جهان است» (مصلح، ۱۳۹۲) که الزامات خاص خود را در علوم انسانی به دنبال دارد. دست‌کم این است که نظریه اعتبارات در فهم حیات جمعی بسیار راهگشاست.

۳- الزامات نظریه‌پردازی در عرصه‌های پیشرفت و سبک‌زندگی

هم‌چنان که در سطور پیشین اشاره شد، نظریه‌پردازی در عرصه‌های جدید اجتماعی دارای الزاماتی است که می‌توان آن‌ها را در سه سطح فلسفی، اخلاقی و فقهی بحث کرد:

۳-۱- سطح یکم: تأملات فلسفی

در سطح نخست، یعنی در سطح تأملات فلسفی در باب پیشرفت به‌واقع، این تفکرات و تأملات فلسفی هستند که می‌توانند روشن نمایند که «پیشرفت واقعی» و «توسعه خوب» و وفادار به همه ابعاد وجودی انسان چیست و در بستر چگونه شرایطی به لحاظ فردی و جمعی رخ می‌دهد. همچنین این ملاحظات مبنایی در سطح تفکرات فلسفی و زیربنایی است که می‌توانند از موقف‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای مبنایی مطلوب، در برابر جایگزین‌های ناقص و ناکافی، توسط تفکرات انتقادی و عقلانی دفاع نمایند. همچنین تنها با تأملات فلسفی و مبنایی است که می‌توان از پیچیدگی‌ها، تضادها و تراحم‌های پدیدآمده در مسیر

انتخاب عقلانی ابزارها و اهداف میانی و نهایی، تحلیلی روشن به دست داد و زمینه لازم برای انتخاب درست و مناسب را فراهم کرد. (گاسپر، ۲۰۱۱، به نقل از: رضانی، ۱۳۹۴)

طبق آنچه در روش‌شناسی بیان شد، انسان‌شناسی در لایه اول الگوی دیاگرام روش شناختی پیازی قرار می‌گیرد. یعنی تعریف انسان و نگاه به جایگاه او در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت از اهمیت بنیانی برخوردار است. هم تعریف پیشرفت (در معنای مطلوب و واقعی آن) و هم تحقق الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت منوط به انسان‌شناسی دقیق و نسبت او با هستی‌شناسی، جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی است.

اما نکته مهم اینجاست که انسان‌شناسی بدون خداشناسی (که خلیفه اوست)، هستی‌شناسی و جهان‌شناسی اساساً نه میسر و نه کامل است. انسان بخشی از جهان و جهان، بخشی از کل هستی است. قوانین حاکم بر هستی بر انسان نیز حاکم است. بنابراین حتی فهم سنت‌های الهی بخشی از انسان‌شناسی است. البته می‌توان انسان‌شناسی را نقطه عزیمت قرار داد و از آن به جهان‌شناسی و هستی‌شناسی نایل آمد. آنچه مهم است جایگاه انسان در هستی است. هم‌چنان که جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی هم بدون انسان‌شناسی میسر نیست. بدین تربیت انسان، حلقه وصل هستی‌شناسی و جهان‌شناسی از سویی و جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی از سوی دیگر است. این چنین است که حدیث معروف امام صادق ^۷ که فرمود: «أَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ، تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ...»^۹ معنی پیدا می‌کند. انسان نه تنها خود، بلکه رابطه‌اش با خدا (هستی)، خلقت (جهان) و خلق (جامعه) را نیز باید بفهمد. از همین منظر، رهبر معظم انقلاب انسان‌شناسی را شاخص و فارق عمده الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت معرفی کرده‌اند. (سیاهپوش، ۱۳۹۰، ص ۶۷).^{۱۰} بدین

^۹ أَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ، تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ: مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا (مصباح‌الشریعة، صص ۵-۶).

باب اول)

^{۱۰} اسلام انسان را یک موجود دوساحتی می‌داند: دارای دنیا و آخرت، این پایه همه مطالبی است در باب پیشرفت باید در نظر

گرفته بشود؛ شاخص عمده این است؛ فارق عمده این است (سیاهپوش، ۱۳۹۰، ص ۶۷)

ترتیب دین‌شناسی نیز به انسان‌شناسی کمک می‌کند. «انسان در آینه وحی، قابلیت شناخت ساختار وجودی خویش را داشته، از فطرت معادل‌نابردار و جانشین‌ناپذیری که تبدیل‌شونده نیست و کفو و هم‌تایی نیز ندارد بهره‌مند است و با چنین سرمایه‌های فراطبیعی و استثنایی که مختص آدمی است، انسان را «خلیفه خدا» و «امانت‌دار الهی» معرفی می‌کند تا موقعیت وجودی و هویت اصیل آدمی را دقیق و عمیق بشناساند که قرآن، کتاب انسان‌شناسی و انسان‌سازی تمام عیار است و و این «احسن‌الحديث» (زمر: ۲۳) از سوی «احسن‌الخالقین» برای تفسیر و تربیت و تعلیم «احسن مخلوقین» (مومنون: ۱۴) نازل شده است. که هدایت «اقوم» (اسرا: ۹) برای موجود «احسن تقویم» (تین: ۴) ظهور یافت و البته متشابهات وجودی انسان در حوزه طبیعت و گزینه به محک‌مات وجودی او در ساحت فطرت نیز تفسیربردار و تأویل‌پذیر است تا نقطه ابهام و خلأ و کاستی در حوزه انسان‌شناسی و حیانی باقی نماند و انسان، خویش را در پرتو قرآن چنان‌که بایسته و شایسته است بشناسد و هندسه هستی‌اش را در مکتب وحی بجوید و تفسیر آفاقی (بیرونی) و انفسی (درونی) انسان در سایه‌سار قرآن عینیت یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۲ - ۲۴). چه اینکه تغییر، تربیت، تعلیم و تکامل انسان متفرع بر نوع «تفسیر» و رهیافت از ساختار هویتی و ماهیتی انسان خواهد بود و «تغییر» در پرتو «تفسیر» و تعالی در ظل تبیین آدمی ممکن خواهد بود؛ زیرا تا ندانیم و نیابیم که انسان چیست؛ شناسنامه معرفتی- وجودی او کدام است و چه هویت و نوعیتی دارد، چگونه می‌توانیم از آموزش و پرورش، بینش و کشش، دانش و گرایش و تعلیم و تربیتش سخن به‌میان آوریم؟» (رودگر، ۱۳۹۲) تا انسان شناخته نشود، پیشرفت فهم و محقق نمی‌شود.

از همین زاویه، آیت‌الله اعرافی در خصوص پیشرفت معتقدند: «پیشرفت مانند بسیاری از مفاهیم دیگر مثل آزادی، دو مفهوم دارد؛ یک مفهوم مطلق و غیر ارزشی و یک مفهوم فرهنگی و ارزشی که تابع نظریه کلان است. پیشرفت را اگر خروج قوه به فعل، که نوعی

تکامل پنهان در هر حرکت است، در نظر بگیریم، یک مفهوم مطلق است. هر جا که حرکتی محقق بشود و قوه‌ای به فعل مبدل شود آنجا پیشرفتی اتفاق افتاده است؛ اما این پیشرفت به مفهوم ارزشی نیست بلکه به مفهوم فلسفی و تکوینی است که عبارت از شکوفایی و به فعلیت رسیدن یک قوه است. این که امروز پیشرفت به شکل سریع در یک حوزه اتفاق می افتد به معنای اول پیشرفت است؛ اما وقتی مشاهده می شود که این پیشرفت لایه ازن را خراب می کند یا طومار نظام خانواده را درهم می پیچد معنای دیگری پدیدار می شود. حتی به هم ریختن نظام خانواده یا نظام جامعه خود معنای دقیقی دارد که با علم نمی شود پیامدش را حل کرد؛ تئوری‌ها و دکترین‌های پیشرفت غربی‌ها در درون یک دستگاه فلسفی قرار گرفته است. ما به دو دستگاه قائلیم، دستگاه عقلی و دستگاه وحیانی. بنیاد وحی را بر پایه عقل استوار می گذاریم.

پیشرفت در مفهوم دوم، دارای معنای فرهنگی و ارزشی است. بدین معنا که، گرچه هر وجودی در عالم، خیر است و هر خروجی از قوه به فعل یک پیشرفت و تکامل است، اما از آنجا که این عالم، عالم تضاد و تزاخم‌ها است، بین وجودات متزاحم تضادهایی پدید می آید. در چنین شرایطی، انتخاب اولویت‌ها و گزینه‌های برتر نیازمند دقت جدید مبتنی بر نگاه‌های فلسفی و اخلاقی است که شخص مکتبی می تواند از آن برخوردار باشد.^{۱۱} از این رو پیشرفت به مفهوم اول بار ارزشی ندارد و صرف خروج از قوه به فعل است که یک استخراجی انجام شده و یک تغییری در عالم رخ داده و طبیعت، زمین، زمان و آسمان تسخیر شده است. در مفهوم اول همه اینها پیشرفت است؛ اما در مفهوم دوم که مفهومی ارزشی است، دگرگونی نمی تواند الزاماً پیشرفت باشد بلکه ممکن است پس رفت باشد؛ برای این که دگرگونی باید در

^{۱۱}. بحث تزاخمت دارای اهمیت بالایی است و کتاب نظریه ترتب آیت‌الله اعرافی در همین زمینه است. (ر. ک: اعرافی، نظریه

منظومه کلان آن که عالم تراحمات و تضادهاست، ارزیابی شود.» (اعرافی، ۱۳۹۳) ارزیابی پیشرفت در مفهوم دوم، مستلزم توجه به دیدگاه‌های بنیادی و شناخت اولویت‌ها در تراحمات است. چنانچه نظام تراحمی بین پیشرفت‌ها پیدا شود باید اولویت‌ها را سنجید؛ اما علم قادر نیست اولویت‌ها را تشخیص دهد. تعیین اولویت‌ها از عهده علم خارج است. (همان) پیشرفت در اندیشه اسلامی با حیات پس از مرگ پیوند خورده است و «فلسفه می‌تواند تصور صحیحی از حیات پس از مرگ ترسیم کند.» (اعرافی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۹). سعادت فردی و اجتماعی و رسیدن به کمال انسانی، مرهون دست‌آورد‌های فلسفه است. (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۲۵).

بنابراین پیشرفت یعنی پیشرفت انسان. پیشرفت جامعه علاوه بر این که به‌عنوان بستر تعالی انسان مطرح است، بدون توجه به انسان معنای محصلی ندارد. نتیجه این می‌شود که پیشرفت واقعی بدون توجه به انسان‌شناسی فلسفی و دینی نه فهم می‌شود و نه محقق. انسان در مرحله اول از طریق تاملات فلسفی باید فهم شود (عرضه فکر / تعقل / بینش / توصیف)، در مرحله‌ای دیگر بایستی نظریه‌های انسان‌شناسی تولید و در علوم انسانی اسلامی به بحث گذاشته و دانش متناسب ارائه گردد (عرضه علم / دانش) و در مرحله‌ای دیگر الزامات آن به کار گرفته شده و در نظام‌سازی، الگوسازی و عینیت‌بخشی لحاظ شود (عرضه زندگی - زیست‌جهان اجتماعی) که در کنار فقه زندگی بایستی از تجربه بشری در فهم شرایط موجود به حدّ کافی بهره‌مند شد. نگاه دینی حاکم بر همه مراحل پیش‌گفته، به‌طور طبیعی عرضه حیات را به‌سوی معنویت سوق خواهد داد (عرضه معنویت).

عابدی	پارسانیا	اعرافی	رشاد	آیت‌الله خامنه‌ای	ملاصدرا
فلسفه تابع	جهان معنا	فلسفه	بینش	فکر	عقل

خیال	علم	اندیشه	ارزش	اخلاق	جهان ذهن	منطق تابع
طبیعت و عینیت	زندگی	عمل و رفتار	کنش	فقه	جهان اجتماعی	علم تابع

این نگاه فلسفی و توصیفی درباره زندگی و سبک زندگی هم باید لحاظ شود. واژه سبک زندگی مرکب از «سبک» و «زندگی» است. سبک زندگی سخن از زندگی است و ما انواعی از زندگی داریم. لایه نباتی زندگی میان انسان‌ها مشترک است هم‌چنان که لایه حیوانی آن هم مشترک است. اما لایه انسانی که سبک زندگی ناظر به آن است، فرق می‌کند.

در منابع دینی از «زندگی» با اصطلاح «حیات» تعبیر می‌شود. حیات دارای سطوح و مراتب متعدد است. در کتابهای فلسفی و غیر آن به حیات نباتی، حیوانی و انسانی اشاره شده است. حقیقت حیات هم به نوعی از درک و احساس و عکس‌العمل در برابر وقایع بیرونی بر می‌گردد. در خصوص زندگی و حیات این نکته مهم است که از نگاه قرآنی و انسانی ما یک حیات حیوانی داریم و یک حیات فرهنگی که متأسفانه به لایه‌های آن درست دقت نمی‌شود. به‌عنوان مثال لذت و الم و شادی و رنج و مانند آن ممکن است بنظر برسد که مفاهیمی مطلقاً فیزیکیال هستند که البته ممکن است سطوحی از آن‌ها این چنین باشند ولی مطمئناً سطوحی از اینها فیزیکیال نیستند. بخش عمده‌ای از لذت و الم انسان، فرهنگی است. متأثر از فلسفه‌ای است که بر ضمیر فرد حاکم است. یعنی لذت و الم تابعی از نگرش شخص هستند. بوعلی سینا در نمط دهم اشارات لذت و الم را «درک مطلوب» می‌داند؛ یعنی فکر و فرهنگ در آن نقش دارد. از همین‌رو ممکن است چیزی برای کسی شادی آفرین و برای دیگری رنج‌آور باشد. شادی و رنج تابعی از نگاه‌های ماست. دنیایی از معرفت و نگرش در پشت این رفتارها وجود دارد. دستگاه معرفتی می‌تواند بر لذت‌ها و شادی‌ها غلبه کند و معادلات را معکوس گرداند. این نگاه در عرفان اسلامی به‌خصوص در دوره ابن عربی و

صدرالمتالهین رشد یافته است (اعرافی، ۱۳۹۴). زندگی که در سبک زندگی به کار می رود مقصود روش‌ها، الگوها و مدل‌های رفتاری و ظاهری مبتنی بر لایه‌های درونی است که دارای انسجام است و شمول و تداوم دارد. زندگی عمل برآمده از یک دنیای باطنی است که با نگاه فلسفی باید مورد توجه قرار گیرد. فلسفه سبک زندگی باید تولید شود. جهان معرفتی مرتبط با سبک زندگی باید شناخته شود که همان فلسفه زندگی و سبک زندگی است.

برای فهم حیات فرهنگی باید از فلسفه بعثت انبیا و آمدن پیغمبران و نزول کتب آسمانی شروع کنیم و علوم انسانی مان را بر پایه آن قرار دهیم. نخست مسأله حیات انسانی است. پیامبر اکرم ص و انبیا و اولیاء آمده‌اند که به این انسان فیزیکی حیات انسانی واقعی بدهند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال: ۲۴) یعنی اجابت کنید دعوت خدا را و دعوت پیغمبر خدا را هنگام که شما را فرا می‌خواند به سوی چیزی که به شما حیات و زندگی می‌بخشد. منظور از این حیات، حیات انسانی است. «فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (انعام: ۱۲۲). معنای حیات انسانی را هم خود آیات تفسیر می‌کنند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷) یعنی کسانی که دارای ایمان و عمل صالح باشند ما به آن‌ها حیات طیبه می‌دهیم. پس آن‌ها قبل از ایمان و عمل صالح حیات طیبه نداشتند. حیات طیبه در سایه ایمان و عمل صالح ایجاد می‌شود. در خطبه ۵۱ نهج البلاغه ناظر به چیستی حیات طیبه حضرت علی ۷ می‌فرماید: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» یعنی بمیرید و سربلند باشید، زنده‌اید و زنده بمانید و ذلیل باشید، مرده‌اید. بنابراین، سربلندی، عزت، آزادگی، شخصیت، افتخار از ویژگی‌های حیات انسانی است و همین‌طور آن حضرت در کلام معروفش به کمیل بن زیاد می‌فرماید: «هَلَكَ خُرَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ وَ الْعُلَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَلُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ» یعنی ثروت‌اندوزان بی‌خبر از حال جامعه مرده‌اند، حتی در زمانی که ظاهراً زنده‌اند و علما زنده‌اند حتی در زمانی که در زیر خاک پنهان هستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۴).

۳-۲- سطح دوم: بررسی‌های ارزشی اخلاقی

هر نوع فلسفه دارای فرضیه اخلاقی ویژه خود است (سلزام، ۱۳۸۷، ص ۳۷). در بررسی جایگاه اخلاق برای پیشرفت همین نکته کافی است که ماکس وبر مهم‌ترین عامل توسعه در غرب را اخلاق پروتستانی (پیوند بین روح اقتصادی مدرن و اخلاقیات عقلانی مذهب پروتستان زهدگرا) معرفی کرده است (ر.ک: وبر، ۱۳۸۳). اخلاق پیشرفت سؤالات و مشاجراتی از قبیل این‌که پیشرفت خوب برای جامعه و جهان و نیز برای افراد کدام است، بحث می‌کند. چندین نسل تجربه ناکارآمدی نظریه‌های توسعه مبتنی بر رشد و ثروت اقتصادی برای جامعه و افراد را به‌ما نشان می‌دهد. این نظریه‌ها برابری، امنیت، روابط شخصی، محیط‌زیست، هویت، فرهنگ و معنمندی را نادیده می‌گیرند. به‌طور معین، گره‌زدن توسعه به رشد اقتصادی حقوق بسیاری از گروه‌های ضعیف را زیرپا می‌گذارد. سالانه ده‌ها میلیون نفر به‌دلایل توسعه اقتصادی بی‌خانمان می‌شوند و به فراموشی سپرده می‌شوند (پنز، ۲۰۱۱). همین عوامل سبب شد که توسعه انسانی جایگزین توسعه اقتصادی گردد که در آن سخن از توانمندی انسان است. در حقیقت طرح توسعه انسانی به‌جای توسعه اقتصادی از منظر اخلاق بوده است. در توسعه، اصل انسان، فقر، امنیت و رفاه او نباید مورد غفلت قرار گیرد. توسعه، بی‌توجه به رشد انسان و قابلیت‌های او ضد اخلاق است. اهمیت اخلاق در توسعه به اهمیت انسانیت، رفع فقر، کمک به هم‌نوع، محرومیت‌زدایی و مانند آن بر می‌گردد. رشد میانگین درآمد نه به‌معنای کاهش فاصله طبقاتی و نه به‌معنای کاهش فقر است. در دنیای امروز کم نیستند افرادی که درآمدشان با درآمد ده‌ها میلیون انسان دیگر برابری می‌کند. از سوی دیگر حتی رشد اقتصادی اگر سبب فلاکت انسانی‌هایی به‌نفع انسان‌های دیگر می‌شود، سؤال برانگیز است. اخلاق توسعه نه‌تنها «توسعه برای همه»، بلکه «توسعه» همگان را دنبال می‌کند. بدین‌ترتیب رویکرد اخلاقی به توسعه سبب می‌شود حتی معنای توسعه و تعریف آن تغییر کند. یعنی مشکلات ناشی از توسعه اقتصادی سبب بازنگری در معنا و تعریف توسعه گردید. «اما آیا امروز در جهان کسی هست که باور کند به خاطر پیشرفتی که در اخلاقیات

حاصل شده خطر جنگ کمتر از گذشته شده است؟» (سلزام، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸) به همین دلیل، «مخالفان توسعه، الگویی سه سطحی برای حل معضلات ناشی از آن پیشنهاد می‌کنند: الف) ارائه‌ی دیدگاهی منسجم درباره‌ی زندگی خوب انسانی، ب) تبیین مفهومی غنی و گسترده از جامعه‌ی عادلانه و ج) نهایتاً تدوین فهمی متناسب با دیدگاه‌های قبل در مورد طبیعت». (گاسپر، ۲۰۰۸). این اندیشه که انسان چگونه می‌تواند زندگی کند و چه جامعه‌ای می‌تواند و بایستی وجود داشته باشد، به عرصه اخلاق مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، اگر در سطح اول (فلسفه)، سخن از هست‌ها بود، در سطح دوم (اخلاق) سخن از باید‌ها و آرمان‌هاست. همانطور که سلزام می‌گوید: «گفتگو از علم اخلاق بدون آگاهی از راستای حرکت (پیشرفت) سخنی پوچ و باطل است. از طرف دیگر، سخن از پیشرفت بدون تلاش و جستجوی جدی برای یافتن ارزش‌های عمیق و قابل تحقق انسانی، گفته‌ای فریبنده و بی‌محتواست» (سلزام، همان، ص ۱۳۷). از دیدگاه اخلاقی، زندگی معنی‌التری دارد و در واقع زندگی راستین زندگی‌ای است براساس قانون که بر اخلاق و ایده‌آل‌های اخلاق بنا شده باشد، و در راستای اخلاقی جهت داده شده باشد. دیگر موقعیت‌ها برای زندگی به مثابه مقدمه‌ای بر زندگی انسان بر طبق ایده‌آل اخلاق‌اند و چون اخلاق و دین در هستی ناب خود هر کدام در معنی ناب خود به دیگری باز می‌گردد، پس اخلاق بیانگر جنبه درونی است از حیث عقل اذهان و دین بیانگر جنبه فراگیر است (درون و بیرون) از حیث عقل جهان و مبدا عقل جهان که خداست» (عابدی شاهرودی، ۱۳۸۷). پیشرفت مفهومی اخلاقی است و نمی‌تواند فقط در بعد کمی خلاصه شود. به همین دلیل است که افرادی مثل گاندی هیچ پیشرفتی در انقلاب صنعتی نمی‌بینند بلکه گامی به عقب و دومین «هبوط» انسان می‌پندارند. (همان) بنابراین، نیازمند بسط و عمق‌بخشی به دانش اخلاقی متناسب داریم (اعرافی، ۱۳۹۲) در این خصوص هم مراجعه به آموزه‌های اسلامی ضرورت پیدا می‌کند. اینکه ارزش‌ها و سبک زندگی موجود چگونه است، باید از نظر جامعه‌شناختی و روش خاص خودش مشخص شود؛ اما این‌که ارزش‌های اسلامی، به مثابه معیار سنجش چیست، باید اسلام و ارزش‌های

اسلامی را شناخت. باید این دو را با هم تطبیق دهیم که آیا آنچه رایج است با سبک زندگی اسلامی یعنی با ارزش‌هایی که اسلام در رفتار معتبر می‌داند، مطابقت دارد یا ندارد. آن‌گاه بخشی را که تطابق ندارد، باید برای اصلاح آن چاره‌جویی شود که چه کنیم مردم به سمت زندگی اسلامی حرکت، و کمبودهایشان را جبران کنند؛ راه‌کار آن چیست؟ از کجا باید شروع کرد، و چه نهادهایی برای این اصلاح رفتار مؤثر هستند؟» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱)

نکته‌ای که اشاره به آن در این جا ضروری به نظر می‌رسد این است که آیا وجود احکام و گزاره‌های فقهی ما را بی‌نیاز از گزاره‌های اخلاقی نمی‌کند؟ به عبارت دیگر، تفاوت ما با مکاتب دیگر در این است که آن‌ها چون فاقد هنجارهای لازم برای اداره زندگی و تعاملات اجتماعی هستند، برای اطمینان از درستی یا نادرستی عملشان لاجرم به سمت‌وسوی گزاره‌های اخلاقی کشیده می‌شود ولی با وجود فقه شیعی که تقریباً همه ساحت‌های فردی و اجتماعی انسان را پوشش می‌دهد چه نیازی به مباحث اخلاقی وجود دارد؟ همه کسانی که از کنش عقلانی (تناسب وسیله و هدف)، ارتباطی (در جهت تفاهم)، ارزشی (ناظر به اهداف) و مانند آن بحث می‌کنند، در حقیقت از اخلاق سخن می‌گویند. باورها منشاء ارزش‌ها و ارزش‌ها نیز در نهایت در کنش خود را نشان خواهد داد و عرصه کنش، عرصه فقه است. بنظر می‌رسد بیان آیت‌الله اعرافی در نسبت اخلاق و فقه در پاسخ به همین پرسش باشد: «در مواجهه با مسائل جدید به‌خصوص در عرصه‌های نوپدید اجتماعی در جوامع اسلامی گریزی از مراجعه به آموزه‌های اسلامی نیست. این امر به‌منظور نحوه مواجهه دینی با آن پدیده‌ها صورت می‌گیرد. در مراجعه به گزاره‌های کتاب و سنت و منابع دینی متوجه می‌شویم که این گزاره‌ها یا توصیفی است یا تجویزی. توصیفیات آن فلسفه و کلام و معارف ناظر به یک موضوع می‌باشد و بخش مهمی از تجویزیات از آن فقه است. البته گزاره‌های اخلاقی هم وجود دارد که در تجویزی و توصیفی بودن آن سخن فراوان است. از دیدگاه اسلامی اخلاق مرکب از حوزه اوصاف و حوزه رفتارها است؛ رفتارهایی که در اخلاق مطرح می‌شود باید همه آنها در فقه مورد داوری قرار بگیرد. اخلاق رفتاری نه در عرض فقه،

بلکه در طول آن است؛ زیرا آن داوری که عقل یا عقلا در باب یک رفتار اخلاقی به عمل می آورند اگر حجت باشد زمینه‌ای برای داوری فقهی و بستری برای حکمی از احکام خمسسه فراهم می‌شود. اگر این داوری و ارزیابی عقل حجت نباشد دیگر اعتباری نخواهد داشت. با این استدلال، داوری‌های اخلاقی در حوزه رفتارهای اختیاری مقدمه‌ای برای داوری فقه است؛ از این رو اخلاق رفتاری در طول فقه قرار دارد. اخلاق تولیدگر دلیل برای داوری فقه است؛ هرچند اخلاق حوزه کیفیات نفسانیه و اوصاف نفسانی‌ای دارد که مستقیم در حوزه فقه قرار نمی‌گیرد ولی غیرمستقیم در مقدمات فقه جای می‌گیرد. بنابراین، اگر اخلاق در رفتار اختیاری داوری به عمل آورد، دلیلی است بر این که فقه بتواند در آنجا داوری کند و اگر در اوصاف نفسانی سخن بگوید آنجا اخلاق یک هویت مستقل می‌یابد ولی بلافاصله همان‌جا هم آن داوری اخلاق می‌تواند در حوزه کیفیات نفسانی (از قبیل اوصاف رذایل و فضایل)، زمینه‌ای برای فقه اخلاق فراهم کند (اعرافی، ۱۳۹۳).

نتیجه این که، جهان اخلاقی متناسب با سبک زندگی (صفات و فضائل و رذائل مؤثر در سبک زندگی) باید بررسی شود. «اگر فقط به دانشمندان فقه اکتفا کنیم، به نتیجه مطلوب نخواهیم رسید؛ زیرا مسائل ارزشی یک سلسله قواعدی است که می‌تواند در فقه نیز کاربرد داشته باشد و حتی تعارض و تراحم ارزش‌ها در مقام عمل احتیاج دارد تا ضوابط و جایگاه آنها بهتر شناخته شود؛ در حالی که این مسائل در فقه رایج ما به این سبک بررسی نمی‌شود؛ بلکه صرفاً مسائل رفتاری، آن هم بر اساس روایات، آیات و اقوال فقیهان بررسی می‌شود؛ مبانی این احکام از دیدگاه اخلاقی و ارزشی، کاری است که زیاد درباره آن تحقیق نشده است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱).

۳-۳- سطح سوم: بررسی‌های فقهی

سبک زندگی اسلامی چون یک امر فرهنگی انتخابی است کاملاً یک مقوله فقهی است. چون همه قلمروهای اختیاری ما حتماً در قلمرو فقه قرار می‌گیرد. این ویژگی‌های شمول فقه و شمول احکام اسلامی است که همه افعال اختیاری را در بر می‌گیرد. اگر بخواهیم در پرتو

انقلاب اسلامی و با انگیزه تمدن‌سازی نوین اسلامی گام برداریم نیازمند ژرف‌تر ساختن نگاه های فقهی و اسلامی خود هستیم. سبک‌های زندگی بایستی قبل از هر چیز از منظر فقهی مورد توجه قرار گیرد. فقه به لایه رویین سبک زندگی می‌پردازد. البته فقه اسلامی با فقه موجود ارزیابی نمی‌شود. چون ظرفیت فقه اسلامی بسیار فراتر از فقه موجود است. ما نیازمند تولید ابواب جدید ناظر به سبک زندگی هستیم (اعرافی، ۱۳۹۴). به‌طور کلی از نظر متدولوژیک، ورود اندیشه فقهی و دینی به سبک زندگی به چند شکل صورت می‌گیرد: ورود فقهی با عناوین اولیه، ورود فقهی با عناوین ثانویه، توجه به امتداد و استلزامات قواعد عامه فقهی.

۳-۳-۱- بررسی فقهی با عناوین اولیه مصداقی:

نوعی از ورود فقهی به سبک‌های زندگی، به‌عنوان اولی و به‌صورت ریز و به‌شکل مصداقی، مثلاً در حوزه پوشش، ارتباطات اجتماعی، معماری، هنر و مانند آن انجام شده است. در مراجعه به منابع فقهی می‌بینیم که بخش گسترده‌ای از آموزه‌های اسلامی به‌شکل مصداقی و به‌صورت ریز وارد بیان شکل‌های از سبک‌های زندگی شده است. این بخش از سبک‌های زندگی اسلامی که برآمده از اندیشه و فقه اسلامی است از ثبات نسبتاً زیادی برخوردار است. اسلام با واجب و مستحب از یک سو و حرام و مکروه از سوی دیگر به حوزه‌های خاص رفتار وارد شده است.

۳-۳-۲- فقه با عناوین ثانویه یا قواعد عامه:

نوع دوم ورود اسلام در تعیین سبک‌ها با عناوین ثانویه یا قواعد عامه فقهی است. قواعد عامه فقه که از زمان شهیدثانی به این سو بیشتر مورد توجه واقع شده است و در دوره معاصر هم رشد کرده نیاز به غنای بیشتر و گستره بیشتری دارد. این نوع ورود، به‌شکل مصداقی و خاص نیست، بلکه به‌صورت کلی و عام است. این که لباس، زیبایی متناسب داشته باشد، نفرت‌انگیز و شهوت‌برانگیز نباشد، نمونه‌ای از این نوع مواجهه است. متأسفانه فقها موارد این چنینی را با نگاه‌های فقهی‌شان نظم و نسق نداده‌اند. تفاوت این نوع مواجهه با نوع اول

به این نکته بر می‌گردد که در شکل اول با این که بخشی از رفتارهای اجتماعی را شامل می‌شود، دست فقها بسته است و نمی‌توانند چندان کاری انجام دهند، اما بخش بزرگی از زندگی در چارچوب قواعد عامه است و این بخش انعطاف‌پذیر و دست فقها باز است، و به نظر می‌رسد در مقایسه با آنچه موجود است، در آموزه‌های اسلامی قواعد بیشتری وجود دارد که باید استخراج شود. انعطاف و تغییر و تحول متناسب با نیازهای زمان در قواعد عامه وجود دارد. فقه اجتماعی و فقه حکومتی عمدتاً ذیل قواعد عامه قرار می‌گیرد (اعراف، همان). آیت‌الله اعرافی در بررسی فقهی ممنوعیت یا رجحان فلسفه‌ورزی و تاملات عقلانی از قواعد عامه فقهی استفاده کرده‌اند (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۴، ص ۷۷-۱۸۳).

۳-۳-۳- استلزامات قواعد عامه فقهی

علاوه بر مواجهه فقهی مصداقی و عام با حوزه‌های زندگی، شکل سومی هم وجود دارد که ورود از طریق امتداد نظریه‌های فقهی و اخلاقی در قلمرو سبک‌های زندگی است. این نوع مواجهه، مربوط به منطقه‌الفراغ یا حوزه مباحات است. در این عرصه ضمن ملاحظه قواعد عامه، امتداد اندیشه اسلامی لحاظ می‌شود. اندیشه اسلامی اقتضات و لوازمی دارد که باید لحاظ شود. به‌عنوان مثال، اقتضاء اندیشه اسلامی این است در یک زمان خاصی شکلی از معماری و هنر رشد کند و شکل بگیرد. در این زمینه فقهای ما کمتر وارد شده‌اند. به‌هر حال پرسش مهمی وجود دارد مبنی بر این که اقتضات و لوازم قواعد عامه فقهی در سبک‌های زندگی چیست و از چه روش‌شناسی‌ای برخوردار است. در این زمینه، بحث نظام‌سازی که شهید صدر بیان می‌کنند فوق‌العاده مهم است. نظام‌سازی کمک می‌کند به این که اقتضات سبک‌های زندگی منتهج و منظم شود. یکی از محورهای اصلی رشد فقه این است که با متحول شدن زندگی، موضوع‌های جدیدی پیش می‌آید و این موضوع بر دین عرضه می‌شود (اعراف، ۱۳۹۲، ص ۱۸۶). در واقع، کارشناسی‌های صاحب‌نظران و متفکران در علوم انسانی می‌تواند بر دیدگاه‌های کلامی، فقهی و اخلاقی ما اثر بگذارد و زمینه‌ساز تحول‌هایی در معرفت و علوم دینی و اسلامی بود (همان).

۳-۳-۴- تولید ابواب جدید فقهی ناظر به سبک زندگی

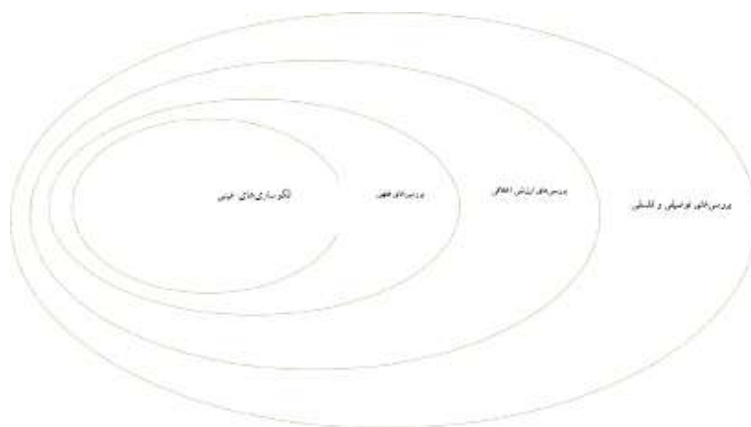
با توجه به این که سبک زندگی از کارهای خاص فقه است، بایستی ابواب جدیدی ناظر به سبک زندگی تولید و تعریف شود. البته همه ابواب موجود فقه به شکلی با سبک زندگی ارتباط دارند. اما «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است» (صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۲۸۹). از این رو باب سبک زندگی اسلامی در عرض سایر ابواب فقهی نیست. سبک زندگی اسلامی مقوله‌ای جنسی (نه نوع) است. علاوه بر این‌ها، ابوابی در سبک زندگی نیاز است که در حال حاضر در آثار موجود نیست. لذا به تولید ابوابی درباره فقه سبک زندگی از جمله: فقه روابط اجتماعی (نحوه ارتباط با افراد و گروه‌های اجتماعی، مثلاً ارتباط ما با مسلمانان دیگر چگونه باید باشد. کتاب‌العشره وسائل‌الشیعه مرحوم حر عاملی مربوط به این حوزه، یعنی حوزه ارتباطات عام اجتماعی است. این بحث در بین فقهای ما متروک است)، فقه صفات (اخلاق شخصیتی و درونی)، فقه هنر و همین‌طور فقه معماری و شهرسازی نیاز داریم. برای دستیابی به دستگاه جامع سبک زندگی اسلامی باید دست کم پنج یا شش باب جدید تولید و غنی‌سازی شود. (همان) فقه موجود بایستی بسط و دامنه بیشتر پیدا کند. به‌عنوان مثال، درست است که زینت و آراستگی و پوشش ابوابی در فقه دارند ولی کافی نیست. پوشش یکی از عرصه‌های مهم سبک زندگی است. نگاه اسلام به پوشش خشک و جامد نیست بلکه نگاه پویایی دارد که بایستی تنظیم و استخراج و نظریه‌سازی در این خصوص صورت گیرد.

۳-۴- الگوسازی‌های عینی و عملی

مرحله‌نهایی مربوط به الگوسازی‌های عینی و عملی است که از سوی غیرمجتهدان هم قابل انجام است. این کار را مهندسين با اشراف و در شعاع اندیشه یک فیلسوف و مجتهد بر عهده می‌گیرند. متخصصان دانشگاهی در کنار عالمان اسلامی قرار گیرند. قاعدتاً پرتو اندیشه اسلامی و نظام فکری اسلام، هم در علوم انسانی به‌شکل نرم‌افزاری، و هم در الگوهای عینی و عملی به‌شکل سخت‌افزاری منعکس می‌شود. این که خیابان چگونه باید ساخته شود، خانه

چگونه ساخته شود، هنر به چه سمت و سویی جهت‌گیری پیدا کند، متأثر از اندیشه‌های فکری و فقهی است (اعرافی، همان) که عمده مسئولیت آن بر عهده دانشگاه‌های کشور است. «دانشگاه‌ها در فرآیند اجتماعی کردن، فرهنگ را به سطح عمومی جامعه تسری می‌دهند (اعرافی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۸).

این سطح تقریباً معادل چیزی است که دس گاسپر در سطح دوم قرار داده است. بنظر وی در سطح مطالعات اجتماعی در باب پیشرفت، در واقع، این دانشمندان علوم اجتماعی، فناوران، اقتصاددانان، سیاست‌مداران، متخصصان و کارشناسان میانی و کشاورزان و... هستند که می‌توانند میان مهارت خود با شاکله ارزشی جمع نموده و دستورالعمل‌ها و سیاست‌ها را به‌نحو هر چه کارآمدتر و اخلاقی‌تر مورد تأیید قرار داده و تثبیت نمایند. در سطح مواجهه عملی با واقعیت فرایند پیشرفت، این سیاست‌گذاران و پیشرفت‌ورزان هستند که با مسائل عینی و انضمامی درگیر می‌شوند و سعی می‌نمایند برنامه‌هایی که ریشه در انتزاعی‌ترین افکار دارند را پیاده سازند و در همان حال تأملات خود را با متانت در مقام عمل توسعه و ارتقاء دهند (گاسپر، ۲۰۱۱). علوم انسانی در این سطح می‌توانند نقش آفرینی کنند. به‌تعبیر علی‌دوست، «علوم انسانی بی‌شک می‌تواند در دو ساحت استنباط و تحقیق و اجرای دین بازوی کمکی فقه باشد. علوم انسانی یا به‌تعبیر دقیق‌تر، گزاره‌های برآمده از علوم انسانی می‌تواند به عنوان بازو در نظام استنباط نقش‌آفرینی کند و در تحقق دین یاری رساند (علی‌دوست، همان).



گام‌های ضروری برای نظریه‌پردازی در عرصه‌های کلان اجتماعی

۴- نتیجه‌گیری

ورود به عرصه‌های جدید از قبیل الگوی پیشرفت، سبک زندگی و تحول در علوم انسانی مستلزم توجه توأمان به ابعاد فلسفی، اخلاقی و فقهی است که از آن‌ها با عنوان ابعاد بینشی، منشی و کنشی هم تعبیر می‌شود. الگوی روش‌شناختی برای هر کدام از سه عرصه مذکور بی‌تردید در سایر عرصه‌ها نیز کارایی خواهد داشت. تعداد اندیشمندان اسلامی که در سال‌های اخیر (پس از انقلاب اسلامی) با دغدغه‌های روش‌شناسانه به اینگونه عرصه‌ها ورود کرده‌اند پرشمار نیست. در این میان می‌توان به آیت‌الله اعرافی اشاره کرد که متأثر از شهید صدر با رویکرد اجتهادی تلاش کرده است عمده مباحث خود را به عرصه‌های اجتماعی معطوف بدارد. ورود از منظر فقهی به‌عنوان یک مجتهد، ایشان را از سایرین متمایز ساخته است و همین تمایز الهام‌بخش توجه به اندیشه روش‌شناسانه ایشان در این مقاله شد. به منظور روشن ساختن جایگاه بحث، از «دیاگرام تحقیق پیاز» ساندرز به‌عنوان روش، استفاده شد. سطوح چهارگانه ارائه شده از سوی آیت‌الله اعرافی برای ورود به عرصه‌های جدید از منظر اسلامی، با کمی تعدیل، قابل تطبیق با الگوی روش‌شناسی ساندرز است.

منابع و مأخذ

- اصغري، فیروزه (۱۳۹۳)، علوم انساني از دیدگاه صاحب‌نظران، (مجموعه مصاحبه‌ها و گفتگوها)، تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعي و فرهنگي.
- اعرافي، علیرضا (۱۳۹۲)، «اجتهاد تمدن‌ساز»، مندرج در: مجموعه مقالات دومین کنفرانس الگوي اسلامي ايراني پیشرفت، تهران: مرکز الگوي اسلامي ايراني پیشرفت.
- اعرافي، علیرضا (۱۳۹۲)، وحدت حوزه و دانشگاه، تحقیق و نگارش علي بخشي، قم، نشر اشراق و عرفان
- اعرافي، علیرضا (۱۳۹۳)؛ «جایگاه فقه در ترسیم الگوي اسلامي پیشرفت»؛ پژوهشنامه علوم انساني اسلامي، سال دوم، شماره ۲، ص ۵-۲۰
- اعرافي، علیرضا (۱۳۹۴)، «الزامات روش‌شناختي سبک زندگي» (متن پیاده شده سخنراني در همایش ملی سبک و فرهنگ زندگي)
- اعرافي، علیرضا (۱۳۹۴)، بررسی فقهی تعلیم و تعلم فلسفه، چ ۲، تحقیق و نگارش سیدنقی موسوي، قم: نشر اشراق و عرفان.
- اعرافي، علیرضا (۱۳۹۴)، نظریه ترتب و خطابات قانوني، تقریر سیدنقی موسوي، قم، نشر اشراق و عرفان
- پارسا، حمید (مصاحبه، ۱۳۹۲)، «پیشرفت از مسائل محوري علوم انساني است». قابل دسترس در وبگاه شبستان: <http://www.shabestan.ir/detail/News/255139>. (بازبینی: ۱۲، اسفند ۹۴).
- پاکتچی، احمد؛ روش تحقیق با تکیه بر علوم قرآن و حدیث؛ تهران: دانشگاه امام صادق ۷؛ ۱۳۹۱
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، تفسیر انسان به انسان، ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۱)، بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی، قابل دسترس در <http://farsi.khamenei.ir>: تاریخ بازبینی: ۱۸ بهمن ۱۳۹۴.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۹)، «درباره فلسفه فرهنگ»، راهبرد فرهنگ، سال سوم، ش ۱۲ و ۱۳، ص ۷-۱۶.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۸)، منطق فهم دین، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي
- رشاد، علی اکبر (۱۳۹۰)، «دروس فلسفه فرهنگ: مسأله‌هاي فلسفه فرهنگ» قابل دسترس در: <http://www.eshia.ir>، بازبینی: ۲ اسفند ۱۳۹۴.

رشاد، علی‌اکبر (۱۳۹۲ب)، «معناشناسی سبک زندگی»، قابل دسترس در وبگاه شخصی: rashad.ir بازبینی: ۱ اسفند ۱۳۹۴.

رشاد، علی‌اکبر (۱۳۹۲الف)، «تعریف پیشرفت»، قابل دسترس در وبگاه شخصی: rashad.ir بازبینی: ۱ اسفند ۱۳۹۴.

رمضانی، حسین (۱۳۹۴)؛ «منطق طراحی ساختار مبانی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، به شکل تکنگاشت در مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت قابل دسترس است.

رودگر، محمدجواد (۱۳۹۲)، «مبانی انسان‌شناسی و حیاتی: نظریه پیشرفت با رویکردی عرفانی»، قیسات، سال نوزدهم، بهار ۱۳۹۳، صص ۷۳-۱۰۲.

سلزام، هوار (۱۳۸۷)، اخلاق و پیشرفت، ترجمه مجید مددی، تهران: نشر ثالث.

عابدی شاهرودی، علی (۱۳۸۷)، «درنگی در چیستی و هویت زندگی» (گفتگو با استاد علی شاهرودی)، قابل دسترس در <http://www.aftabir.com/> تاریخ بازبینی: ۲۵ بهمن ۱۳۹۴.

علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۴)، «فقه و علوم انسانی دو بال برای پرواز به سمت پیشرفت»، در: پگاه تحوّل، گاهنامه خبری کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی، ش ۳، آبان- آذر. ص ۴۸-۵۳.

گاسپر دس (۲۰۰۶)، دفاع از وجاهت «اخلاق توسعه»؛ رد برخی ایرادها و ارائه‌ی الگوی سه سطحی؛ ترجمه محمدتقی جان‌محمدی؛ نشریه الکترونیکی جستارهای مبین، قابل دسترس در: <http://mrsi.ir>. تاریخ بازبینی، ۱۰ بهمن ۱۳۹۴.

محمودی، حسن (۱۳۹۲)، «پیاذ پژوهش به‌مناسب هفته پژوهش»، قابل دسترس در:

<http://www.lisna.ir> بازبینی (۲۴ بهمن، ۱۳۹۴)

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، «اولویت‌های تحقق سبک زندگی اسلامی، گفت‌وگو با آیت‌الله مصباح یزدی درباره سبک زندگی اسلامی»، قابل دسترس در:

<http://www.mesbahyazdi.ir/node/5015>، تاریخ بازبینی: ۲ اسفند ۱۳۹۴

مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۶۶)، آموزش فلسفه، ج ۱، چ دوم، تهران. سازمان تبلیغات اسلامی. مصلح، علی‌اصغر (۱۳۹۲)، «اعتبارات علامه طباطبائی مبنای طرحی فلسفی برای فرهنگ»، حکمت و فلسفه، دوره ۹، ش ۳۶، صص ۲۷-۴۶.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۴)، «تحوّل در علوم انسانی از اهم برنامه‌های کشور و نظام»، در: پگاه تحوّل، گاهنامه خبری کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی، ش ۳، آبان- آذر. ص ۴۳-۴۵.

موسوی، سیدمهدی (۱۳۹۴)؛ الگوی کلان تولید علوم انسانی اسلامی در بستر انقلاب اسلامی، قم:

آفتاب توسعه

ویر، ماکس (۱۳۷۳)، «مقدمه اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری»، ترجمه حسن چاوشیان، ارغنون: شماره ۳، ص ۲۹۵-۳۰۸.

Penz, P., J. Drydyk, P. Bose, 2011. Displacement by Development – Ethics, Rights and Responsibilities, Cambridge University Press.

Gasper, Des, (2008), Denis Goulet and the project of development ethics: Choices in Methodology, Focus and Organization, Institute of Social Study.

Gasper, Des; Ethics and Development, Pre-publication version (July 2012) of a chapter due to appear in: The Companion to Development Studies, 3rd edition (2014), edited by Robert B. Potter and Vandana Desai; pp. 47-50. Abingdon: Routledge.

Gasper, Des; “Development Ethics- What? Why? How?” Paper for conference on Rethinking Development: Ethics and Social Inclusion, Mexico City, 17-18 August 2011.

Oyelere. R. Uwaifo New Directions in Development Ethics: Essays in Honor of Denis Goulet. Edited by Charles K. Wilber and Amitava Krishna Dutt. Pp. xv, 495, Notre Dame, IN, University of Notre Dame Press, 2010.